

## ملاحظات در اصلاح اخلاق

شماره چهارم مجله «بهار» انتشار یافت. با همان اشتیاقی که معمولاً بمطالعه این مجموعه نفیس دارم تحت بفرست مندرجات برداختم، عنوانهای دلربا و معشوق کتنده آن را يك يك ازيش نظر گذرانيدم، بعد از مراجعه بصفحه ۲۲۷ و اشتشام رواج عطر آکين «گلها» بخواندن مقاله «اصلاح اخلاق» شروع نمودم.

## اصلاح اخلاق ۱

این موضوعی بود که مدتها در آن فکر کرده بعقاید و آراء راجعه به آن مذاقه کرده بودم، جقدر آرزو داشتم و دارم که نخبلات علمای اخلاق حقیقت پیدا میکردند و این نظریات مورالینها عملی میشدند. آیا ممکن است؟ آیا اخلاق خوب یا بد محکوم اراده انسان است؟ آیا خود اراده جزء اخلاق نیست و از موضوع صحبت مستثناست؟

پروفسور شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در میان آراء و عقاید متفکرین اجداداً چیزی مضحك تر از دستور و تعالیم علمای اخلاق نیست، مثلاً میگویند انسان باید دارای عزم و اراده باشد. نمیدانم کسی که فاقد قوه عزم و اراده است چگونه ممکن است صاحب عزم و اراده بشود؟ بنا مذمت از بخل و لثامت انسان را تشویق میکنند بچود و سخاوت. آیا هیچ شنیده اید که يك شخص بخیل و لئیمی بواسطه خواندن محاسن جود و سخا یا ذمائم بخل و لثامت، کریم و با سخاوت شده باشد؟ بدیهی است نه، زیرا شخص ممسك صفت بخل را در يك

مدرسه و از يك كتاب يابك معلم نياموخته تا بواسطه تعليمات مخالف از وی سلب شود .

بخیل صفت بخل را در مدرسه طبیعت فرا گرفته و معلمین ماهری مانند قانون وراثت ، عوارض نفسانیة مسا در ، حالت مزاجی ابون ، محیط زندگانی و بالاخره ساختمان عصبی و مزاجی وی باو آموخته اند ، برواضح است که با تعلیمات لفظی نمیتوان بچنگ طبیعت رفت و مظفر و فیروز مراجعت نمود ، مؤثرترین وسیله که علمای اخلاق برای اصلاح اخلاق معرفی می نمایند اراده قوی و عزم راسخ است ، متأسفانه اراده هم جزء اخلاق است ، یعنی در میان فضایل اخلاقی اقلاباً باید اراده و عزم موجود باشد تا بدستاری آن بتوان سایر فضایل را تحصیل نمود . پس اصلاح اخلاق در صورت فقدان عزم و اراده قوی جزء ممتنعات است ، در صورتیکه عزم و اراده موجود باشد آیا ممکن است انسان بتهذیب اخلاق چگونه قیام میکند؟ مقتدی ما خیر ، يك شخص صاحب عزم و اراده هم اذا تغییر اخراج خویشتن عاجز است . اولاً برای اینکه اراده همیشه تابع تمایلات فطری است و قوه مجریه آن اخلاقی است که در انسان قوی تر است ، ثانیاً برای اینکه حب ذات - حب ذاتی که از لوازم تمام موجودات حییه است - مانع است از اینکه انسان بطور حقیقت اخلاق خود را در تحت انتقاد در یآورد و بمعایب خویشتن کاملاً بصیر و معترف شود .

مثلاً يك شخص ممسك این فطرت مذموم خود را حالت معتدل

بین جود و امساک دانسته اشخاص میانه رو را باسراف و تبذیر نسبت داده و مردمان جواد و سخی را دیوانه و سفیه میدانند . يك شخص کم دل و جیان خصمت خود را حزم و احتیاط نام گذاشته اشخاص شجاع را متهور بلکه نادان و مجنون می‌شمارد . هنوز هم علمای اخلاق نتوانسته اند برای تشخیص جین از حزم و یا شجاعت از تهور حدودی معین نمایند .

يك دسته از آن اخلاق که موضوع نکوهش و ملامت اخلاقیون است اثرات سوء آن بخود شخص متوجه و صدماتش در دوره زندگانی انسان مشهود و محسوس می باشد ، یعنی برای بیان ذمائم آن احتیاجی بدلیل و برهان نیست ، معذک انسان نمیتواند بدور کردن آنها از خوبستن قنادر شود و کسانی که در صد تہذیب اخلاق خود بر آمده اند میدانند که زحماتشان در مقاومت با خصائل ناپسند عقیم و بلا نتیجه مانده است .

پس عزم و اراده نمی تواند اخلاقی را که دست قاهر طبیعت در وجود ما راسخ نموده است ریشه کن نماید ، بلکه بر خلاف پیوسته مطیع و قوه مجریه آن ملکات و صفاتی واقع میشود که در فطرت انسان نیرومند تر و راسختر می باشد .



همچنانکه نمی شود بطور کلی قائل بامکان اصلاح اخلاق شد مطلقاً هم نمیتوانیم بگوئیم اخلاق قابل اصلاح نیست ، زیرا « اخلاق » يك مفهوم کلی است که بر غرائز و فطریات ، بر ملکات راسخه و بر اوصاف و حالاتی که در نتیجه عوامل دوره زندگانی تولید

میشود شامل میگردد. قسمتی از اخلاق و صفات انسان تابع مزاج و از موارث اسلاف است که تعالیم و اثرات تربیت و حتی حوادث روزگار نیز از تصرف در آن عاجز و ناتوان است. «صورت اولیه» که «کانت» فرض کرده و آن را تغییر ناپذیر میداند همین فطریات و ملکات راسخه است که قانون وراثت در وجود انسان بودیم گذاشته و این همان غرائزی است که تابع ساختمان دماغی و عصبی انسان است.

ثبات و پایداری این قسمت از اخلاق مانند خصائص و مزایای جسمانی است. اگر يك روزی علم توالت يك شخص کوتاهی را بلند و يك مزاج عصبی را لطافت نماید شاید تغییر اخلاق فطری نیز ممکن بوده باشد.

این مبادی و اصولی که در طی تعالیم مورالینها مندرج است غالباً يك سلسله بديهيات فکری است که هر کس میتواند با اندک التفاتی بصحت آنها را درک کند ولی مشاهده میشود که همه افراد بشر در پیروی مبادی مزبوره یکسان نیستند، دسته برطبق آنها رفتار میکنند و دسته دیگر با اعتراف بصحت اصول مذکوره عمل نمیکنند یعنی نمیتوانند عمل نمایند زیرا فطریات يك مانع نیرومندی میباشند.

اگر اصلاح اخلاق بطور مطلق صحیح بود امروز میبایست در روی زمین خلق بدموجود نباشد، زیرا مبادی اخلاق بانتهیات گوناگون در میان کلبه ملل متمدنه دارای مفاهیم متحده میباشد و از دورترین ازمنه تاریخی در نشر و ترویج آنها مجاهدتهای

کامل بعمل آمده است .

یا اقلاباً باید بگوئیم در آلمان و سویس که مدارس دارای يك بروگرام و قابلها نیز تربیت شده همان بروگرامها و يك سنخ تعالیم اخلاقی هستند ، اختلاف اخلاق موجود نباشد یا مثلاً حسد در زمینه روحیات آنها دیده نشود ، در صورتیکه اختلاف اخلاق یا حسد در آلمان و سویس همان اندازه است که در ایران یا استرالیا موجود است و این تعلیمات بکلی بی اثر و بلا نتیجه مانده اند ، زیرا تباین اخلاق اثر تباین ساختمان دماغی و اختلاف امزجه است و حسد هم یکی از متفرعات حب ذات است و حب ذات از غرائز تغییر ناپذیر موجودات حیه میباشد .

فقط يك قسمت مختصر از اخلاق قابل تفسیر است و آن عبارت است از اخلاقی که در نتیجه عوامل محیط یا حوادث دوره زندگانی ایجاد شده اند . برای روشن شدن این قسمت از مطلب ، اجازه میخواهم در یکی دو قسمت از فرازهای مقاله « اصلاح اخلاق » که در انتقاد اقوال « شوپنهاور » و « کانت » و « شپنسر » ایراد فرموده بودید اعمال نظر نمایم .

در نفی نظریات شوپنهاور نوشته شده است که « باستعانت ترقیات عقلیه میتوانیم از مفاسد اعمال محترز باشیم » ترقیات عقلیه نمیتواند موجب تهذیب اخلاق بوده باشد بلکه اخلاق موجوده را تقویت مینماید ، يك شخص جبان از خواندن فیزیک و شیمی و طب ممکن نیست شجاع بشود ، بلکه با خواندن طب و التفات بکیفیت انتقال امراض بیشتر بر زندگانی خود بینالكشده از هر چیزی احتراز مینماید .

اگر ترقیات عقلیه مستلزم تهذیب اخلاق میشد باید متمدنین اروپا از متوحشین چین و تبت در اخلاق بهتر بوده باشند و چنانکه مشاهده میکنیم قضیه بکلی برخلاف است ، ترقیات عقلیه موجبات تنازع و نزاحم را در ملل راقیه بیشتر نموده و بالتبع مفاسد اخلاق که از نتایج حتمیه تنازع بقاست فزونی گرفته است.

يك جوان عیاش شهوت ران که باخلاق ناستوده متصف است متأهل نمیشود ، اگر هم متأهل شد دست از هرزگی برنمیدارد ، مگر اینکه یا وسایل عیاشی که ثروت و پول بوده باشد از وی سلب شود یا قوای جوانی او روی بانحطاط رفته باشد.

همچنین ذکر شده بود : « مردی جیان بتصادف بمعرکه جنك میافتد ، با رشادتی غیر مترقب مانند رزم آزمایان میجنگد » تصور نمیکنم جیان از تصادف بمعرکه جنك شجاع شود ، زیرا شخص جیان هرگز خود را با نگونه معرکه ها نزدیک نمیکند و اگر دست اتفاق او را با آنجا سوق دادند نمیتواند رزم آزمائی نماید ، لذا در تمام اطوار و حرکات او آثار کم دلی مشهود میشود ، مگر اینکه فرط جبن و حب حیات او را يك حمله عصبانی دچار کند . در اینجا يك صورت استثنائی نیز میتوان فرض کرد و آن شخصی است که با داشتن قوه شجاعت و جسارت بواسطه عدم اعمال آن قوه خامد و خامل شده باشد و پس از تصادف با معرکه جنك آن قوه خامل در مغز وی بیدار شود.

همچنین « توانگری صاحب ضیاع و عقار که ثروت خود را از دست داده با فقیری گوشه نشین بحالت مینماید ، فکر و آرزو ،

غرور و نخوت او بحالت دیگر مبدل میشود. موضوع تأمل است. غرور و نخوت را وقتی جزو اخلاق نابتة يك شخص میتوانم فرض کنیم که بواسطه ثروت تولید نشده باشد، غروری که از این راه حاصل شده باشد بدیهی است پس از زوال ثروت و تنم زایل میشود. از کلیه امثله و شواهدی که در ابطال عقیده «شوپنهور» ذکر فرموده اید بخوبی آراء و معتقدات آن فیلسوف مبرهن میشود که انسان در تغییر اخلاق خود محکوم حوادث است.

«هربرت اسپنسر» جامعترین کلامی را در این موضوع ذکر میکند: «امتداد زمان و تضییقات قوای خارجی موجب تحول اخلاق میشود» یعنی امتداد زمان در ملکات راسخه در اخلاق سطحی مؤثر است. محور عقاید «سپنسر»، «کانت» و «شوپنهور»، فقط بیان این مسئله است که انسان در اخلاق خود صاحب اراده نیست. اخلاق خوب یا بد یادگار عوامل وراثت و اثرات قطعی ساختمان مزاجی است.

اینها میخواهند بگویند انسان اگر عزم راسخ داشته باشد امتیاز و فضیلتی را حائز نیست زیرا این امتیاز را دیگران باو داده اند. میخواهند بگویند عزم راسخ انسان همیشه مصروف تمایلات فطری و اجراء اخلاق موروثه است، میخواهند بگویند انسان در تغییر اخلاق سطحی خود نیز مرهون حوادث و اتفاقات است. میخواهند بگویند تحول اخلاق مطابق نظریات اخلاقیون از حیث امکان بیرون است، میخواهند بگویند انسان مطیع اوامری نافذتر و مؤثرتر از دستور العمل مورالیستهاست و بهمین جهت يك نتیجه امید بخشی تا کنون بر تعالیم فلاسفه مترتب نشده است. «علی دشنی»